

English title: Iran's Revolutionary Past -- and Present

6063

از یادداشت‌های سیاسی و فلسفی رایاد و نایفسکایا

گذشته و حال انقلاب ایران

خانم رایاد و نایفسکایا از بنیانگذاران کمیته‌های "اخبار و نامه‌ها" و "یک تشکل مارکسیستی" آمریکایی می‌باشد. وی تا کنون آثار با ارزشی از جمله دو کتاب "مارکسیسم و آزادی" و "فلسفه و انقلاب" را به رشته تحریر درآورد است.

دوستان عزیز :

در لحظاتی که طغیان انقلابی سراسر جامعه ایران را در بر گرفته است، فکیر کردم که بایسته است تا مختصری از گذشته انقلابی ایران و تکامل تاریخی آن تا به امروز را با شما در میان بگذارم. تا در خلال بحث‌های آتی بتوانیم اهمیت این موضوع را تعمیم آن مورد بررسی قرار دهیم. تعامیت یعنی نه تنها ضد شاه و ضد امپریالیسم بودن، بلکه به مفهوم وسیع انقلابی آن. خوب است برای شروع به نوامبر ۱۹۱۷ برگردیم، چرا که در این تاریخ جرقه‌های انقلاب روسیه که در سطح جهان پهن شده بود، ایران را نیز در بر گرفت. اولین کاری که دولت شوراهای پسران دست‌زد، الغای کلیه قراردادهای تزاری بود. چیزی که برای ایران به معنی پایان بخشیدن به تقسیم انگلوسوسی آن به شمار می‌رفت. در این زمان شمال "منطقه نفوذ" روسیه و زمین‌های نفت خیز جنوب به انگلستان وابسته شده بود. ایرانی که امروز با مسئله نفت مشخص می‌شود، در ابتدای قرن، دست کم ۲۰۰ هزار کارگر که بسیاری از آنها از استان گیلان آمده بودند، در مناطق نفت خیز قفقاز داشت. جنگ روسیه و ژاپن که در سال ۱۹۰۵ بوقوع پیوسته و برای اولین بار منجر به شکست تزار از یک قدرت آسیایی گشته بود، تتان عظیمی به شرفه و خاورمیانه داد. متعاقب همین جنگ بود که اولین گروه مارکسیستی در ایران با به عرصه وجود گذارد و در روسیه البته محصولی بیه نام انقلاب متولد شد. تأثیر انقلاب‌های روسیه بویژه انقلاب ۱۹۱۷ بر توده‌های ایرانی منجر به سرآوردن شعله‌های انقلاب در شمال ایران شد که تا سال ۱۹۲۰ حتی به برقراری جمهوری سوسیالیستی در گیلان انجامید. جمهوری گیلان که در نتیجه ائتلاف مارکسیست‌ها و ملیپوین بوجود آمده بود، بلافاصله به اعلام اصلاحات ارضی، رفع حجاب و آزادی زنان پرداخت و لذا شکافی در میان عناصر خود بوجود آورد و بدنیال آن در نبرد خونینی برای آزادی ایران قتل عام شد. وجه کسی بهتر از پدر شاه فعلی می‌توانست چنین جنایتی را مرتکب شود. افسری بنام رضا خان که چندی بعد خود را در مقام سلطنت جای داد. اما امپریالیسم بریتانیا اجازه حکمرانی را تنها تا پایان جنگ جهانی دوم بوی داده بود. در آنزمان او با صلاح‌دید امپریالیسم آمریکا تبعید شده چونکه "غرب" به نقش وی در رابطه با آلمان، نازی‌ها شهن شده بود و می‌خواست که راه‌های دریایی را برای فرستادن کمک به متفق جدید خود، روسیه، باز نگاه دارد. اما این به معنی کنارگذاشتن به اصطلاح "دودمان" بیلهوی نبود، نه آنها پسر ۲۱ ساله رضا خان را بجای پدر به تشخیص نشانند. در این زمان ایران مجدداً به اشغال روسیه و انگلیس درآمد و شاه جوان بزودی پس برد که وی کسی جز نوکر آمریکا نیست. از طرف دیگر روسیه استالین که با سیاست‌های لنین و داع کرده بود، خیال باقی ماندن در ایران را در سر می‌پروراند و در واقع حتی تقاضای امتیاز نفت را داشت، اما در پایان جنگ، امپریالیسم آمریکا بسرعت خط باطلی بر این تخیل کشید و استالین بوجود قسرت جهانی جدیدی بنام امپریالیسم آمریکا پی برد.

روشن است که امپریالیسم آمریکا نیز از نفوذ خود در ایران اهدافی را در مخیله داشت. آمریکا تصور می‌کرد که تنها ماشین سرکوبش‌قادر است هر خیزش انقلابی را از تکرار مجدد باز دارد، اما در واقع قضیه کاملاً برعکس از آب درآمد. اینبار جبهه ملی که با شورش‌های بیولتری و دهقانی همزمان خود تقویت می‌شده، موفق شد در سال ۱۹۵۱ متحدی را به قدرت برساند. ملی شدن صنعت نفت بدنیال این پیروزی بدست آمد و این انکشاف اخیر کافی بود که ترس را در اعماق قلب شاه بنشانند و بزودی او را به فرار وادار کند. امپریالیسم آمریکا که در آنزمان در کشاکش جنگ سرد، آیزنهاور را روانه کانگ سفید کرده، دولت را در رأس وزارت کشور نهاد و مک کارتیسم را عریان کرده بود، در عرض یک هفته از فراز شاه، طراحی یک کودتای نظامی را توسط CIA بیایان رساند و شاه را مجدداً به مسند قدرت برگرداند. از آن پس بییکباره دوران خفقان آغاز شد و چندی نگذشت که ساواک از وحشیگری روی همتای خود، CIA را سفید کرد.

بدانهم که دهه ۱۹۶۰ یک دوره انقلابی در جهان پشمار می‌رود، اما در رابطه با ایران مطالبات بهرروازی چنان به نواختن طبل به اصطلاح "انقلاب سفید" شاه (اصلاحات ارضی) مشغول بودند که قتل عام قیام توده‌ای ۱۹۶۳ در تهران را به پرده فراموشی سپردند. این تحولات، ورود ملیونها دلار درآمد نفت، فساد در ارتش و دربار، بالا کشیدن هرصانه طیاردها دلار از طریق خریداری اسلحه و خواب و خیال جدید شاه را مینی بر اینکه او واقعا به قدرتی جهانی بدل گشته

است، بدنبال آورد. اما آنها فراموش میکنند که دهه ۱۹۷۰ چه در ایران و چه در آمریکا، از نوع سالهای ۱۹۵۰ نیست. ۱۹۵۸ اگر چه خواست تکرار نقش ضد انقلابی را دارد اما دیگر دارای چنان قدرتی نیست که در سال ۱۹۵۳ در کودتای ایران بکاربرد. واقعیت اعلام حکومت نظامی در تهران و ۱۱ شهر دیگر از جمله اصفهان، مسئله ارزیابی مجدد از جنبش مذهبی را در دستور کار قرار می دهد. شاه سعی می کند تا جنبش تسلیم ناپذیر توده ها را طوری جلوه دهد که گویا چیزی جز "ازدحامی" که اصرار دارد عقربه ساعت را به عقب برگرداند نیست. با وجود اینکه شکی نیست که برخی از روحانیون سلمان ارتجاعیند، اما حقیقت این است که نه اینها مسیر را تعیین می کنند و نه آنطور که شاه با تمام ولعش برای انداختن تضاد در میان مردم می گوید "مارکسیستهای اسلامی". خصوصیت هر انقلاب اصیل و تودهای این است که تمام ملت را در برگیرد و مسلماً در این میان برخی عناصر بی ریشه هم پیدا میشوند، اما در واقع این جنبش تودهای است که مسیر انقلاب را تعیین میکند. تودهای که پرچم آزادی را به اهتزاز در می آورد و فریاد "سرتگون باد شاه" را به عنوان یکی از خواستهها متعدد خود برای پایان بخشیدن به استبداد مخلوق امپریالیسم آمریکا سر می دهد. هم از اینروست که میبینیم بعضی از رادیکالترین زنان دانشجو، شروع به پوشیدن چادر کردند، نه برای چرخاندن عقربه ساعت به عقب؛ بلکه بخاطر اینکه در زیر چادر میتوان اسلحه پنهان کرد.

بگذرید فراموش نکنیم که حتی از دیدگاه ارتجاعیترین بخشهای امپریالیسم که در ایران بسه سرکردگی آمریکا است، این، نه خود شاه، بلکه منافع جهانی سرمایه داری انحصاری است که در مقابل جنبش تودها مورد حمایت قرار گرفته است و بنا بر این شکفت انگیز هم نخواهد بود که چنانچه رژیم نظامی شاه قادر به سرکوب جنبش نگردد، شاه برکنار نمیشود. هر چیز از "سلطنت تحت چهار چوب قانون اساسی" گرفته تا یک رژیم نظامی تمام عیار محتمل بنظر میرسد. و مسئله ای که این امکان را بسه تعیین نزدیک میکند، قدرت بین المللی دیگر، یعنی شوروی است که بنظر نمی آید حاضر شود بر سر مسئله ایران پای جنگ جهانی سوم را به میان بکشد. حتی رژیم به اصطلاح انقلابی چین نیز، اگر چه شوروی را دشمن شماره ۱ میداند، خود را در این معرکه بدان نزدیک حس میکند. این از آنجاست که سرمایه داری دولتی نیز همانند نوع "خصوصی" آن، تنها از یک چیز واقعا "هراس دارد و آن چیزی نیست جز یک رژیم انقلابی-پرولتری تمام عیار. و اینجاست تراژدی بین المللی که چپ، حتی آن بخشی که به سنگینی منافع ملی چین و شوروی بر، وجدایی آن از منافع دیگر ملل واقف شده است، قادر نیست ببیند که این تنها منافع ملی این کشورها نیست که ایشانرا از کمک به جنبش انقلابی ایران برحذر میدارد بلکه در واقع مخالفت ایشان با انقلاب، انقلاب اصیل و تودهای، چه در خود این کشورها و چه در هر جای دیگر است. این مسئله ای است که آنها را بر علیه شورشیهای خود انگیخته متحد میسازد. گرچه هر کدام به مثابه یک ملت، کشور دیگر را "دشمن شماره ۱" قلمداد میکنند، اما در حقیقت هر دو به اندازه یکسان در مقابل انقلاب ایستاده اند. چه ملی و چه بین المللی.

و اما امپریالیسم آمریکا به وارونه چین شوروی، در کناری به نظاره نمی ایستد. جاییکه او قادر نیست آنچه را که در جنگ سرد از دست داده باز پس ستاند، حاضر نیست اجازه دهد که اینبار نیز انقلابیون پیروز گردند. مگر نه هم او بود که شاه فعلی را بر تخت نشاند، مگر هم او نبود که انقلاب ملی را در ۲۸ مرداد ۱۹۵۳ کشت و شاه را به عنوان "تضمین کننده" خلیج و اقیانوس هند، تادندان صلح کسب کرد. چگونه است که ایران را حتی بر عریستان سعودی ترجیح میدهد، نه فقط به علت حیاتی بودن نفت آن برای غرب، که ایران در ایران، رابطه مقام دوم بعد از عریستان را دارد، بلکه بخاطر اینکه ایران در واقع گذرگاهی برای تمام نفت خاورمیانه به آمریکا، اروپا و ژاپن میباشد. و پراستی که قرارگاه جغرافیاییش نیز درست به همان اندازه اهمیت نفتش، موقعیت ایرانرا در یک کشاکش بین المللی حساس میکنند. چرا که گذر راه آن به اقیانوس هند و دریای سرخ و راهیابیش به خاورمیانه و افریقا، برای غرب دارای اهمیتی اساسیست.

پس در این میان کافی نیست که ما تنها با تودهای ایرانی بر علیه آمریکا احساس همبستگی کنیم، بلکه باید با پافشاری بروی این حقیقت که امپریالیسم آمریکا سرکرده ضد انقلاب جهانی است، فعالیت خود را برای پایان بخشیدن به این نقش ضد انقلابی، در همینجا یعنی آمریکا، تشدید نماییم.

۱۳ نوامبر ۱۹۷۸